



ظرفیت‌های فیلمسازی نشان می‌دهد! فرمی که همان قدر ضد سینما محسوب می‌شود که عملاً با روایت کلاسیک در تئاتر هم ناسازگاری دارد. داستان زن جوانی است که برای فرار از جنایتکاری و خشونت به شهری دورافتاده و کوچک پناه می‌برد. شهری که بشدت از توسعه‌یافتگی فاصله گرفته (بعد از اینکه معادن آن غارت شده و دیگر هیچ‌گونه ارزشی برای سرمایه‌گذاری جدید ندارد) و مردمانش آن را فقط با دموکراسی و رأی‌گیری اداره می‌کنند. مردم این شهر به این زن جوان پناه می‌دهند، اما بتدریج (به همراه رأی‌گیری‌های متعدد و مرحله به مرحله) شروع به استثمار و سوء استفاده جنسی و تبدیل کردن او به یک برده مفلوک می‌کنند.

مردم فرصت‌طلب و سودجو و بی‌رحم و بدذاتی که هر یک به گونه خاص خود، نمی‌توانند و نمی‌خواهند به چیزی غیر از منافع کاملاً فردی و شخصی خود فکر کنند؛ هرچند دقیقاً به همین دلیل منافع فردی تمام سعی خودشان را می‌کنند که به دموکراسی جمعی وفادار و پایبند

باشند. مردمی که نهایتاً تمام مخاطبان نیز به این نتیجه می‌رسند که: باید کلاً نابود و منقرض شوند! این همان نتیجه‌گیری عجیبی است که قهرمان اصلی داستان در تمام طول ماجراهای دنیای داخلی فیلم سعی می‌کند آن را انکار و از آن فرار کند؛ اما نهایتاً متوجه می‌شود که هیچ راهکار دیگری وجود ندارد! پدر گانگستر و آدمکش‌های تیربار به دست او از راه می‌رسند و تمام مردم شهر را از زن و مرد گرفته تا پیر و جوان به رگبار می‌بندند؛ و خود قهرمان داستان کودکان یک زن را دقیقاً مقابل چشم‌های مادرشان به قتل می‌رساند!

جنایت وحشیانه‌ای که دل این شخصیت اصلی را خنک می‌کند و ما مخاطبان نیز با تمام وجود و احساسات خودمان آن را تأیید می‌کنیم! برخی از منتقدان تلاش کرده‌اند «داگویل» را داستانی اسطوره‌ای و حتی مسیحی قلمداد کنند. (با مضامینی چون گناه ذاتی و ضرورت همراهی معصومیت و زنج، یا جهان نفرین‌شده دنیوی و لزوم نزول عذاب‌های آسمانی و...) اما هیچ‌یک از این تفاسیر و تأویل‌ها هیچ ربطی به ظاهر اولیه خود فیلم و داستان ندارد؛ یعنی حتی در بدترین حالت نیز (حتی اگر تمام این تفاسیر نمادین باطنی موجود در این فیلم را قبول کنیم) ما نمی‌توانیم ظاهر خود داستان را نادیده بگیریم.

این فیلم قبل از هر چیز می‌خواهد ضرورت خشونت و قتل و پیشدستی در جنگ و رویکرد امپریالیستی و غیره را تئوریزه کرده و به تصویر بکشد؛ یعنی اینکه چرا خیلی وقت‌ها مجبوریم حتی معمولی‌ترین آدم‌های یک شهر را قتل عام کنیم! (مثل همان کاری که دولت آمریکا با ناکازاکی و هیروشیما می‌کند).

به زبان ساده‌تر، حتی تمام ارزش‌های دموکراتیک نیز اصل ماهیت نظام سرمایه‌داری و لیبرالیسم فردگرایانه را نباید زیر سؤال ببرند و نفی کنند. دموکراسی تا وقتی قابل تحمل است که سودانگاری را نفی نکند. هر کس زودتر و بهتر اسلحه بکشد، حق با اوست! یعنی اگر لازم بود، هر کس زودتر در جنگ اتمی پیشدستی کند و شهرهای دشمن را خاکستر کند حق بقا و زندگی خواهد داشت.

در مورد این فیلم خیلی بیشتر می‌توان حرف زد، اما «نامیدی از دموکراسی» مضمون کمیاب و نادری در بین آثار سینمای غرب نیست. از برخی از قسمت‌های سریال «آینه سیاه» گرفته تا

”

چند کشور در جهان توان و دانش و فن‌آوری و تکنولوژی و صنعت تولید انواع فولاد ساخت انواع نانو دارو، ربات جراحی از راه دور و شتاب‌دهنده خطی درمان سرطان و دهها داورزی زیست فناوری و ... را دارند؟! سؤال اصلی این است: چرا دیگر میزان توسعه‌یافتگی ایران موضوع و سؤال افکار عمومی نیست؟! ”

